

## بازخوانی مفاهیم سازمان در نگاه پست مدرنیسم: فرا تئوری پست مدرنیسم

صادق حسینی مقدم<sup>۱</sup>، محسن میری<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری مدیریت سیستم، دانشگاه جامع امام حسین(ع) (نویسنده مسئول)

<sup>۲</sup> استادیار دانشگاه جامع امام حسین(ع)

### چکیده

امروزه ضرورت پرداختن به موضوع تحول در علوم انسانی بر کسی پوشیده نیست در این میان حجم قابل توجهی از موضوعات علوم انسانی مربوط به نظریات مدیریتی است و کاربرد اصطلاح معروف جنگل نظریات حکایت از فراوانی و تنوع مباحث نظری در این رشته دارد. لذا آنچه در این میان مهم است ایجاد نگاهی فرا تئوری به مکاتب مطرح و اثرگذار در این رشته و زمینه علمی می‌باشد که در این مطالعه به طور مبسوط به یکی از این مکاتب مهم، یعنی پست مدرنیسم با رویکرد فرا تئوریک پرداخته شد. بر این اساس در این پژوهش با توجه به تعریف و تشریح روش مورد مطالعه (فرا تئوری) و تبیین گام‌های اجرایی آن، ضمن پرداختن به دو ریشه و زمینه‌ی تاریخی مکتب پست مدرنیسم و اندیشمندان مرتبط با آن یعنی انتقادی‌ها و فراساختارگراها در ادامه به با توجه به محورهای اصلی چارچوب فرا تئوری که مبتنی بر مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناسی می‌باشد، واکاوی این نظریات انجام گرفت.

**واژه‌های کلیدی:** پست مدرنیسم، نظریه سازمان و مدیریت، فرا تئوری، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ۱- مقدمه:

در میان نظریات مربوط به علوم انسانی، حجم قابل توجهی از آن مربوط به تئوری‌های مدیریتی است بگونه‌ای که برخی از آن، به جنگل نظریات تعبیر کرده‌اند که این خود حکایت از فراوانی و تنوع مباحث نظری در این رشته دارد و طبق توضیحات بیان شده، به تئوری‌های مربوط به سازمان و مدیریت نیز نمی‌توان بدون در نظر گرفتن مبانی و ریشه‌های فلسفی آن نگریست، چرا که هر نظریه و تئوری در سازمان، ریشه در یک مکتب فکری خاص دارد که این مسئله هر چند شاید به طور شفاف توسط تئوری‌پردازان اشاره نشود، اما در معانی سخن و نوع نگاه آن‌ها نهفته است و در عمل از آن پیروی می‌کنند. بنابراین، برای درک عمیق‌تر این مکاتب و پارادایم‌های فکری لازم است حداقل آشنایی اجمالی با اصول و مبانی فلسفی حاکم بر آن وجود داشته باشد تا بتوان با تکیه بر آن اصول و مبانی و تفاوت‌ها و شباهت‌های میان آنها، نظریات مدیریت را بررسی و تفسیر نمود.

در این راستا یکی از مکاتب فکری تاثیرگذار در نظریه‌ی سازمان، چارچوب فکری پست مدرنیسم‌ها بوده است که نسبی‌گرایی و حمله به عقلانیت از مولفه‌های اصلی آن بوده است و با وجود اینکه در اکثر نظریات مربوط به سازمان و مدیریت، اشتراکاتی دیده می‌شود اما دیدگاه پست‌مدرن به این مشترکات توجهی ندارد و آن‌ها را نیز معتبر نمی‌داند ضمن اینکه حتی خود آن نیز نظریه‌ی واحدی را ارائه نمی‌کند. ولی با این حال گریزی از نفوذ تفکر پست مدرنیسم در سازمان‌ها امروزی نیست بلکه باید آن را بعنوان یک واقعیت پذیرفت. حتی در کشور ما نیز تاکنون مقالات متنوعی در خصوص کاربرد مولفه‌های مدیریت پست-مدرنیسم در سازمان‌های ایرانی به رشته‌ی تحریر درآمده است و از اثرات کاربرد این مکتب در سازمان، سخن به میان آمده است که به نظر می‌رسد عمدتاً برخی از تحلیل‌های مربوط به تئوری‌های سازمان بویژه در جامعه‌ی علمی ایران، بدون توجه کافی به پیش‌فرض‌های فلسفی و نظری آن صورت گرفته که این خود نظریه‌پردازی را در زندان علوم سازمانی گرفتار کرده است. لذا توجه به این پیش‌فرض‌ها در تحلیل مسائل سازمانی، امکان فراتر رفتن از نظریه‌پردازی‌های موجود و در نهایت بستری برای تئوری‌پردازی جدید را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد که مقاله حاضر با توجه به کاربرد روش فراتئوری می‌تواند چارچوبی برای تأمل و تفکر در این زمینه باشد.

با توجه به مطالب گفته شده که ضرورت بررسی مبانی فلسفی و جریان‌های فکری حاکم بر نظریات مدیریت را آشکار می‌کند و با عنایت به این نکته که دیدگاه پست‌مدرنیسم یکی از مکاتب مهم و تاثیرگذار در سازمان بوده است، هدف اصلی این پژوهش، بررسی مبانی فلسفی و نظری این مکتب در مفاهیم سازمان و مدیریت یا توجه به دیدگاه‌های اندیشمندان مختلف آن، با کاربرد تکنیک فراتئوری و با رویکرد واکاوی اسناد می‌باشد و سؤال اصلی که این مطالعه بدنبال پاسخ به آن است عبارتند از اینکه: پست مدرنیسم در سازمان و مدیریت از نظر پشتوانه‌ی نظری و تئوریک چه مسیری را پیموده است و دارای چه پیش‌فرض‌های زیربنایی می‌باشد؟!

## ۱- ادبیات و مبانی نظری تحقیق:

## ۱/۲- سیر تاریخی مفهوم پست مدرنیسم:

در سال‌های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی در اروپا جریانات فکری و نظری متعددی در حوزه‌های مختلف دانش بشری به ویژه در علوم انسانی و علوم اجتماعی ظهور و بروز یافت. از جمله مهم‌ترین این حرکت‌ها می‌توان به ظهور مکتب پسا‌ساختارگرایی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ در حیات روشنفکری فرانسه اشاره کرد که در واقع بسط و گسترش جریانات انتقادی در برابر ساختارگرایی به شمار می‌رود. این مکتب با عبور از هرگونه داعیه‌های مکتب ساختارگرایی در خصوص عینیت، قطعیت و جامعیت و کنار گذاشتن و در نهایت نفی و طرد این قبیل داعیه‌ها راه تازه‌ای را در برابر تحقیقات و پژوهش‌های علوم اجتماعی و انسانی گشود و این چالش نیرومند جدید چیزی نبود جز جریانی به نام پست مدرنیسم که اصول و مبانی آن عمدتاً

همان اصول و مبانی پسا ساختار گرایی بود (نوذری، ۱۳۷۹) بطوریکه بسیاری از پست مدرنیسم‌ها مبانی اخلاقی خود را در فیلسوفان فرا ساختارگرایی، خصوصا میشل فوکو و ژاک دریدا ردیابی می‌کنند (هچ، کانلیف، ۱۳۹۴).

به طور کلی پست مدرنیسم در واکنشی نسبت به مکتب مدرنیست‌ها بوجود آمد. مکتب مدرنیسم مجموعه‌ای از جنبش‌های فرهنگی و با رویکرد اصلاح طلبانه در اواخر قرن ۱۸ (حدود ۱۸۹۰) و اوایل قرن ۱۹ (حدود ۱۹۴۰) را شامل می‌شد که در رشته‌های هنر، معماری، ادبیات، موسیقی، هنرهای کاربردی، علوم اجتماعی بیشتر توصیف شده است و بطور کلی با تغییر چشم‌گیر تفکر از سنت‌گرایی و گذر از محدودیت‌های تحمیل شده توسط مذهب (کلیساها) آغاز شد و اعتقاد گسترده‌ای داشت بر اینکه علم و عقلانیت باعث بهبود جهان خواهد شد و برای پیشرفت‌های اجتماعی امری اجتناب‌ناپذیر است. اما پسامدرنیسم بعنوان یک الگوی جدید، اعتقاد مدرنیست را در اثربخشی عقل بشری به چالش کشید و البته با ادعاهای معتبر و مطلق سنت‌گرایی قبل از آن نیز مخالفت کرد و همچنین پارادایم مدرنیسم‌ها در حوزه‌های نظری و روش‌شناسی را مورد حمله قرار داد (آکیند، ۲۰۱۶).

پست مدرنیسم معتقد است که دیگر زمان وعده‌های آرمانی و داستان‌سرایی‌های مدرنیستی (فرا روایت‌ها) به پایان رسیده است و وقت آن رسیده که شکست و ناکامی مدرنیسم در تحقق وعده‌هایش اعلام شود. پست مدرنیست‌ها بر جنگ، فقر، هرج و مرج، بی‌عدالتی اجتماعی و بین‌المللی، مشکلات زیست محیطی و سایر معضلات جهانی در عصر حاضر انگشت می‌نهند و مدرنیسم و نظام سرمایه‌داری را مسئول این ناهنجاری‌ها معرفی می‌نمایند (مرادی، ۱۳۹۲).

اگرچه در شکل‌گیری پست مدرنیسم اندیشه‌های فیلسوفان مدرن در مورد عقل و معرفت بسیار مهم بوده است اما می‌توان گفت طرح دیدگاه‌های نوین در حوزه فلسفه و علم در اوایل قرن بیستم، شالوده‌های اصلی پست مدرنیسم را ساخته و به ادعاهای مطرح شده در آن، شکل داده است (مدنی، ۲۰۱۸). طرفداران نظریه‌ی انتقادی فرانکفورت، نهضت فراساختارگرایی میشل فوکو و ژاک دریدا، نظریه ابطال‌گرایی پوپر، نظریه زبان‌شناسی سوسور و... از مهم‌ترین دیدگاه‌هایی هستند که بدون فهم دقیق آن‌ها نمی‌توان پست مدرنیسم و ادعاهای آن را فهمید. ضمن اینکه که ماهیت این پدیده در سیر تاریخی خود، مدام در حال تغییر می‌باشد و یک محتوای ثابت و ایستا را نمی‌توان برایش در نظر گرفت و گاهی تغییرات در پست مدرنیسم چنان با سرعت انجام می‌شود که به آنچه در ابتدا پست مدرنیسم خوانده می‌شد با آنچه امروزه از پست مدرنیسم به ذهن می‌آید، می‌توان تفاوت قائل شد.

## ۲/۲- ریشه‌های شکل‌گیری پست مدرنیسم در سازمان:

درباره‌ی مفاهیم سازمان و مدیریت، نظریات متعددی مطرح شده است. در دوران اخیر، پس از گذشت مدت زمانی از مطرح شدن این نظریات، برخی افراد که با پراکندگی این نظریات مواجه شده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که برای فهم بهتر این نظریات، لازم است آنها را دسته‌بندی کنند. در این خصوص، تلاش‌هایی انجام شده و بر اساس برخی مبانی دسته‌بندی‌هایی ارائه شده است. یکی از دسته‌بندی‌های معروف، تقسیمی است که از طرف خانم هچ ارائه شده و در آن، بر اساس یک سیر تاریخی، نظریات در چهار دسته طبقه‌بندی شده‌اند که گروه چهارم به دیدگاه پست مدرنیسم اختصاص دارد. وی در کتاب خود، نظریه‌ی سازمان پست مدرن را از دو مأخذ اصلی منبعث می‌داند که ما هم در این پژوهش، این دو دیدگاه را مورد بررسی قرار داده‌ایم. این دو عبارتند از: نخست نظریه‌ی انتقادی که بوسیله‌ی دانش‌پژوهان مکتب فرانکفورت (در آلمان پس از جنگ جهانی دوم) خصوصا آدورنو، هورکهایمر و مارکوزه توسعه یافت. دوم نهضت فراساختارگرا در فلسفه‌ی فرانسه که بعدها در نظریه‌ی نقد ادبی به طور برجسته در ایالات متحده و بریتانیا گسترش یافت (هچ، کانلیف، ۱۳۹۴).

### الف) نظریه‌ی انتقادی

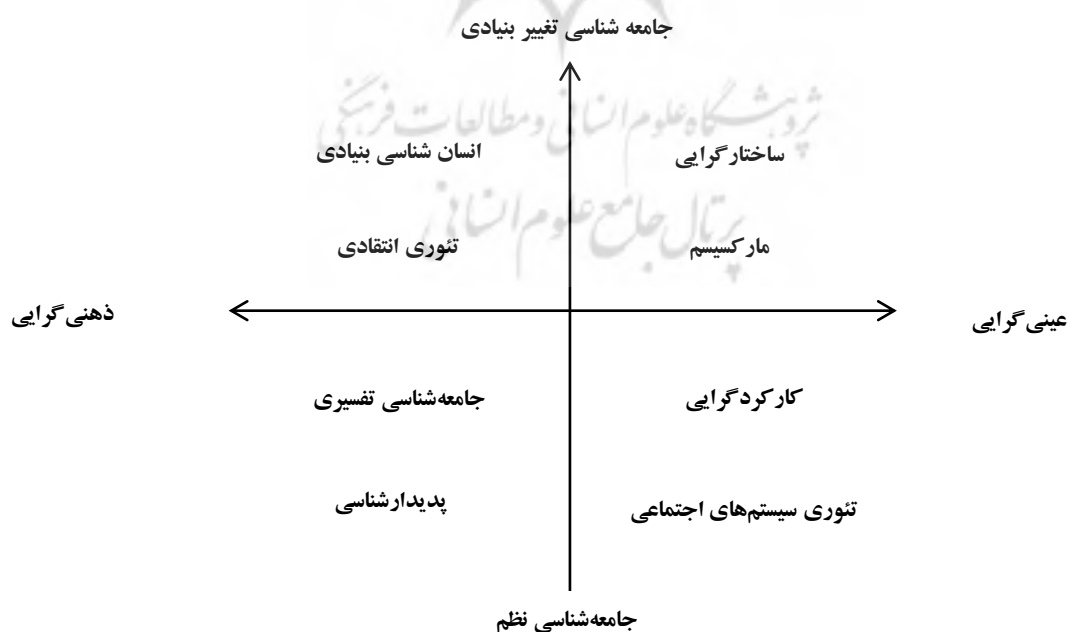
همانطور که پیش از این اشاره شد و همچنین مطابق بررسی ادبیات موضوعی، غالبا نظریه‌ی انتقادی مترادف با نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت به کار رفته است. مکتب فرانکفورت در سال ۱۹۲۳، در شهر فرانکفورت آلمان تاسیس گردید. اندیشمندان وابسته به مکتب فرانکفورت و تفکر انتقادی، روشنگری و رهایی را به عنوان هدف اصلی خود معرفی کرده و در این راستا عقل

مدرن را با معیار و چارچوب های روشنگری مورد نقد قرار داده اند (مدنی، ۲۰۱۸). بطور کلی تئوری انتقادی توسط نظریه پردازان مکتب فرانکفورت مانند ماکس هورکهایمر، تئودور آدورنو و هربرت مارکوزه شناخته شده است (پوزی، ۱۹۸۷). در آثار آن ها به رهایی انسان و مخالفت با اشکال مختلف سلطه و سرکوب اجتماعی در دنیای مدرن سرمایه داری پرداخته شده است. هورکهایمر اظهار داشت که به جای اینکه انسان را به عنوان یک شیء منفعل ببینیم، باید انسان را به عنوان یک شرکت کننده فعال در جامعه و فرهنگ بدانیم. در ادامه هابرماس به عنوان جانشین هورکهایمر، آردونو و مارکوزه کل پارادایم تئوری انتقادی را بازسازی می کند (چیوکی و همکاران، ۲۰۱۴).

برخی یورگن هابرماس را نماینده اصلی هرمنوتیک انتقادی به حساب می آورند که هدف تئوری انتقادی وی، رهایی جامعه از هرگونه تسلط نهادینه شده است و می کوشد بررسی کند که چگونه اقدامات ارتباطی تحریف شده جامعه را شکل می دهد (گریس و همفریس، ۱۹۹۷). فرض هرمنوتیک انتقادی این است که توان ارتباطی انسان ها، تداوم زندگی اجتماعی توأم با تفاهم را موجب می شود، ولی به طور معمول این توان ارتباطی با عواملی نظیر قدرت و ثروت مخدوش و سرکوب می گردد و همین امر مانع برقراری ارتباط و تفاهم در جامعه می شود. مخدوش شدن ارتباط و فقدان کنش تفاهمی در جامعه به نوبه خود سلب آزادی انسان ها را باعث خواهد شد (منوچهری، ۱۳۸۱).

همچنین طرفداران نظریه ی انتقادی در اوایل بروز و ظهور خود بر مقوله ی "روشنفکری" به جهت وابستگی آن به عقلانیت، مورد انتقاد شدید قرار دادند. آنها مدعی بودند که پروژه ی روشنفکری، تلاشی برای تحمیل ایدئولوژی غربی بر سایر ایدئولوژی ها است که این کاملاً با اصول پست مدرنیسم ناسازگاری داشت. آنها همچنین "پیشرفت" را افسانه ای بیش نمی دانند و معتقدند پیشرفت علم و فناوری باعث جهان شمولی می شود و انگیزه ای برای استعمارگری و قدرت کشورها محسوب می گردد (هچ، کانلیف، ۱۳۹۴).

بوریل و مورگان در کتاب خود به نام "نظریه های کلان جامعه شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان" نظریه پردازان سازمانی را در چهار پارادایم طبقه بندی می کنند که نظریه ی انتقادی را در یکی از این پارادایم ها جای می دهند. این پارادایم ها شامل کارکردگرایی، ساختارگرایی بنیادی، انسان گرایی بنیادی و جامعه شناسی تفسیری می باشند که در نمودار شکل ۱ نشان داده شده اند.



نمودار ۱: چهار پارادایم جامعه شناختی. منبع: مورگان (۱۹۷۹)

همانطور که از نمودار نمایان است، نظریه‌ی انتقادی در پارادایم انسان‌گرای بنیادی جاگذاری شده است. این نظریه به تغییر بنیادی از نگاه ذهن‌گرایی توجه دارد، بنابراین از طرفی متمایل به نگاه‌های غیراثبات‌گرایی، اختیارگرایی انسان و ایده‌محوری می‌باشد. یکی از اساسی‌ترین مفاهیمی که زیربنای کل این پارادایم را تشکیل می‌دهد این است که روستاها و ایده‌محوریت باعث ایجاد حائلی شناختی بین انسان و آگاهی واقعی او می‌شود. این حائل، همان "از خود بیگانگی" یا "آگاهی کاذب" است که مانع ارضای واقعی انسان می‌شود. بنابراین این پارادایم بر تغییر بنیادی انسان، شیوه‌های سلطه و رهاسازی انسان تأکید می‌کند. لذا تمامی نظریه‌پردازان این عرصه تمایل دارند تا آگاهی و تجربه را از تحت سلطه‌ی دیدگاه‌های مختلف روستاها و ایده‌محوریت جهان اجتماعی که انسان زندگی خود را در آن سپری می‌کند رهایی بخشند (بوریل، مورگان، ۱۳۹۷) و از طرف دیگر، از آنجا که سازمان‌ها، نهادهای اجتماعی هستند که در آنها ارزش‌ها، نگرش‌ها و دیدگاه‌های مقاصد، اهداف، نیت و دیدگاه‌های متنوعی تبلور یافته، پس «تفسیر»، ابزار مورد استفاده برای فهم موجود در آن‌ها قلمداد می‌شود. از این رو هرمنوتیک انتقادی به عنوان رویکردی تفسیری در تعمیق و توسعه پژوهش‌های مدیریتی نقش بسزایی دارد. در واقع این رویکرد خاطر نشان می‌سازد که موجودیت و هستی بشر در «زبان» تجلی می‌یابد. بنابراین از طریق زبان که در گفتمان متجلی می‌شود، می‌توانیم به عمق عمل افراد پی ببریم. این رویکرد در سازمان، در تلاش است تا گفتمان را به شکل متن‌های اجتماعی تبدیل کرده و از طریق تفسیر این متون اجتماعی، به فهمی هم‌دلانه (درون فهمی) از افراد و کنش آن‌ها در سازمان نائل آید (دانایی فرد و همکاران، ۱۳۹۵) و همچنین تمایل دارد تا بیشتر بر روی سطح انتزاعی تأکید شود تا تحقیقات تجربی (چیوکی و همکاران، ۲۰۱۴).

لذا نظریه‌ی انتقادی، روشی نظام‌مند (ساختاری) در سازمان‌ها را فراهم می‌سازد. بر این اساس، سازمان پدیده‌ای نمادین است. پدیده‌های نمادین که در آنها نظام‌های معنایی، به صورت اجتماعی شکل یافته‌اند و این امکان را برای افراد سازمان فراهم می‌آورند که محیط پیرامون خود را با واسطه یا بی‌واسطه بهتر درک نمایند (فیلیپس براون، ۱۹۹۳). ضمن اینکه رویکردهای انتقادی، سازمان‌ها را عرصه‌ی سلطه‌گری دانسته، یک چارچوب رادیکال اتخاذ می‌کنند و آن‌ها معتقدند که برخی ساختارها و فرایندهای اجتماعی منجر به عدم توازن در قدرت می‌شوند. دوم اینکه این عدم توازن‌های قدرت موجب اعمال ظلم و ستم بر بعضی طبقات و گروه‌های اجتماعی می‌شود. سوم اینکه نقش نظریه‌پرداز انتقادی، توصیف و بر ملا کردن این عدم توازن‌ها و آگاه نمودن طبقات تحت ستم نسبت به آنهاست؛ سپس از طریق یک اقدام سیاسی مستقیم و یا از طریق آگاه نمودن افراد تحت ستم، رهایی امکان‌پذیر می‌شود (میلر، ۱۳۷۷).

### ب) نهضت فراساختارگرایی

با بررسی ادبیات موضوعی حول محور پسا ساختارگرایی، این نتیجه حاصل می‌شود که پسا ساختارگرایی را نمی‌توان به عنوان یک مکتب فکری منسجم در یک حوزه‌ی علمی خاص تعریف کرد تا قادر باشیم آن را به سادگی تشریح و تفسیر نماییم. ولی در عین حال پسا ساختارگرایی رویکردی است که در حوزه‌هایی چون جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، نقد ادبی، فلسفه، نظریه‌های سازمان و مدیریت و... رواج یافته است و در نتیجه، خلاصه‌کردن و دسته‌بندی کردن آن کاری دشوار است، به همین خاطر در این بخش از مطالب، سعی می‌نماییم برخی از وجوه مشترک و متمایز آن را که با اندیشه‌ی ساختارگرایی گره خورده است، مشخص نماییم و در ادامه، به پیش‌فرض‌های مهم پسا ساختارگرایی بپردازیم و در نهایت به اندیشه‌ی دو تن از پسا ساختارگرایان معروف در حوزه‌ی اجتماعی پرداخته تا به این طریق شناختی اجمالی از این اندیشه‌ها به دست آوریم.

پسا ساختارگرایی جنبشی است که با موجی از تفکر روشن‌فکران و اندیشمندان فرانسوی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به ویژه پس از دهه ۱۹۶۰ آمیخته شده است (وارد، ۱۳۸۴، ص ۲۳۰). پسا ساختارگرایی در ادامه‌ی جریان فکری ساختارگرایی بوجود آمد و اولین حلقه‌ی زنجیره‌ی دنباله‌دار ساختارگرایی است. ساختارگرایی نوعی روش‌شناسی است که در اصل در علوم اجتماعی استفاده می‌شد و بعدها با پرداختن به متون ادبی و به شکلی گسترده‌تر در همه آثار هنری تطبیق یافت. نخستین منادی بزرگ آن سوسور بود که کارها و نظراتش درباره زبان‌شناسی، سلف مشترک همه ساختارگرایان بعدی است (امامی و همکاران، ۱۳۹۱). سوسور فرض می‌کند که هیچ قیدی بین کلمه و چیز وجود ندارد، پیوندشان اختیاری است و بنابراین زبان،

مستقل از واقعیت وجود دارد. از منظر وی معنای یک کلمه به وسیله چیز یا مفهومی که بازنمایی شده تعیین نمی‌شود بلکه از طریق موضع آن درون زبان یعنی از طریق رابطه‌اش با دیگر کلمات تعیین می‌شود (هچ، کانلیف، ۱۳۹۴). بنابراین می‌توان گفت ساختارگراها متمایل به تفسیرگرایی می‌باشند و برای رسیدن به حقیقت، آن را در درون متون جستجو می‌کنند لذا به روش‌های کیفی در تحقیق علاقمندند و مشاهده را در تحقیق کافی نمی‌دانند.

دغدغه‌های این دو جریان فکری تا حدودی مشابه یکدیگر است، چرا که هر دو جریان بر ساختار متمرکز می‌شوند، البته ساختارگرایی تنها به توصیف آنها بسنده می‌کند و در پی توضیح تئوریک ساختارهای جهانی که تجربه‌ی بشر را در طول زمان و مکان شکل می‌دهد، می‌باشد (ژنیفر، ۲۰۱۷). اما پساساختارگرایی به نقد و گاه تحمل‌ناپذیری ساختارها تاکید دارد. ساختارگرایان در نظرات خود از ژرف ساختارها تبعیت می‌کردند، ولی پساساختارگرایان این ساختارها را غیرمنعطف و نامنظم می‌دانند و انگاره‌های نوین و سامان‌مند را مطرح نمودند. از دید پساساختارگرایان، رویکرد ساختارگرایانه ماهیتی خودکامه و سلطه‌گر دارد و نحوه کارکرد سیستم را از قبل مشخص می‌کند. پساساختارگرایی هر نوع نظریه‌ای را که تبیین کلی و جهان‌شمول از پدیده‌ها ارائه می‌دهد، رد کرده و هرگونه تمامیت‌جویی و کلی‌گرایی را نامطلوب می‌داند (وروجنی، ۱۳۹۱).

پساساختارگرایی بیش از ساختارگرایی، ضد بنیان‌گراست، چرا که ساختارگرایی متن را از بنیان‌هایی به نام واقعیت و تالیف شخصی جدا می‌کند (وارد، ۱۳۸۴). از منظر پساساختارگرایان هیچ هویت ناب و استعلایی وجود ندارد که قادر باشد عرصه‌ی جامعه یا فرهنگ را تحدید و تعریف کند و در واقع یک ذات را به آن القا کند. به نظر آنها عرصه‌ی اجتماع، عرصه‌ی تصمیم‌ناپذیری است، هر اراده‌ای برای تصمیم‌سازی باید با توجه به این موضوع، یعنی تصمیم‌گیری در حیطه‌ی امر تصمیم‌ناپذیر انجام شود (عالم، انصافی، ۱۳۹۷).

پساساختارگرایی جامعیت کم‌تری دارد: پساساختارگرایان اغلب ساختارگرایی را به این متهم می‌کنند که با حالت خودستایانه‌ی خود را در دیدگاهی عمیق و برتر جلوه می‌دهد که از آنجا می‌توان واقعیت‌های جهان‌شمول ازلی ورای همه متن‌ها را مشاهده کرد. پساساختارگرایان این رفتار را نگرشی توتالیتر (استبدادی یا امپریالیستی) می‌دانند که اهمیت و نفوذ متفکرانی را که در شرایط خاص اجتماعی و تاریخی فعال هستند، نادیده می‌گیرد. پساساختارگرایان معتقد نیستند که فاصله گرفتن از موضوع مورد مطالعه و آشکار ساختن علت نهایی و جامع هر چیزی ممکن یا مطلوب است (وارد، ۱۳۸۴) پساساختارگرایی بیشتر به تفاوت اهمیت می‌دهد: ساختارگرایی ادعا می‌کرد که در زبان، هیچ نشانه‌ای به خودی خود معنا ندارد. معنا همیشه حاصل تفاوت است. با وجود این، زبان ساختاری نسبتاً ثابت، محکم و حتی مستبد به حساب می‌آمد. پساساختارگرایی تفاوت را برجسته‌تر می‌سازد تا هرگونه مفهوم ثبات یا یکپارچگی معنا را بر هم زند. در ساختارگرایی متن کامل فرض می‌شود. در پساساختارگرایی، متن همیشه ناتمام و پر از ایراد و تناقض است (همان منبع).

## ۲- روش‌شناسی پژوهش:

این پژوهش به لحاظ هدف، از نوع تحقیقات توسعه‌ای است؛ چرا که نتایج آن باعث توسعه‌ی نگاه‌ها به پست‌مدنیسم در سازمان خواهد شد و از طرفی با توجه به اینکه این تحقیق به دنبال بررسی و درک دیدگاه‌ها و اندیشه‌های تولیدکننده‌ی آثار و همچنین تجزیه و تحلیل آن‌ها می‌باشند (عزتی، ۱۳۷۶: ۲۳)، از نوع تحلیل محتوای اسناد است که با استفاده از تکنیک فراتئوری انجام گردیده است و با توجه به اینکه این تکنیک، روشی نسبتاً جدید می‌باشد در ادامه به معرفی اجمالی آن می‌پردازیم.

## ۱/۳- فراتئوری یا فرانظریه

تکنیک فراتئوری یکی از اجزای روش فرامطالعه می‌باشد و از روش‌های نسبتاً جدیدی است که به منظور بررسی، ترکیب و آسیب‌شناسی پژوهش‌های گذشته در سال‌های اخیر معرفی شده است. فرامطالعه، یک تجزیه و تحلیل عمیق از کارهای پژوهشی انجام شده در یک حوزه خاص است. بطورکلی می‌توان گفت که فرامطالعه شامل چهار قسمت اصلی است که عبارتند از:



فراتحلیل (تحلیل کمی محتوای مطالعات اولیه)، فراروش (تحلیل روش‌شناسی مطالعات اولیه)، فراتئوری یا فرانظری (تحلیل نظریات یا پشتوانه‌ی تئوریک مطالعات اولیه)، فراترکیب (تحلیل کیفی محتوای مطالعات اولیه) (بنچ و دای، ۲۰۱۰، به نقل از سهرابی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۳).

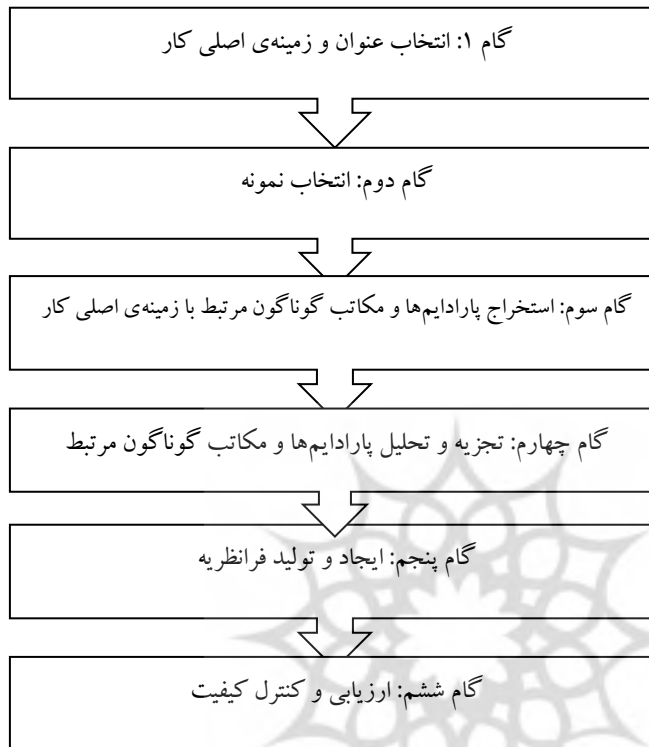
فرا نظریه یا فراتئوری به تحلیلی فراتر از خود نظریه می‌پردازد و در این مسیر، ریشه‌های شکل‌گیری خود نظریه را مورد تحلیل قرار می‌دهد. بعلاوه این رهیافت قدم را فراتر از نظریه می‌گذارد تا ماهیت، آموزه‌ها، ساختار، محیط و دیگر موارد مرتبط با نظریه یا نظریه‌ها را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد (نیوفلد، گورالینک، ۱۹۹۴: ۸۵۱). جهت استفاده از این تکنیک، برای فهم بهتر موضوع و محتوای مورد بررسی باید به مبانی نظری و تئوریک آن توجه کرد، چرا که با تغییر در تئوری دانش یا مبانی معرفت‌شناسی یک رشته علمی، آن رشته متحول خواهد شد و تحول در یک رشته علمی می‌تواند تحول در عمل را به همراه داشته باشد (نعمتی شمس‌آباد و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۶) و از آنجایی که نظریه یا نظریه‌ها در خلاء ساخته نمی‌شوند، نظریه-پردازان براساس تحلیل علمی رویکردهای مختلف به "نظریه" به الگوی فلسفی دست‌یافته و آن را فرانظریه نامیده‌اند که براساس آن، نظریه‌پردازی در حوزه‌های مختلف میسر می‌شود (مایر، ۲۰۰۵).

نظر به اینکه فراتئوری به تجزیه و تحلیل تمایلات نظری، فرضیه‌ها و تئوری‌های ایجاد شده در مطالعه‌های اولیه می‌پردازد، یکی از قسمت‌های آن بررسی پارادایم‌ها یا مکاتب مورد استفاده در پژوهش‌ها و چارچوب نظری که بر انتخاب سؤال‌های تحقیق، جمع‌آوری داده و تفسیر داده‌ها اثر گذاشته است، می‌باشد (بنچ و دای، ۲۰۱۰) و از طرف دیگر، هر تلاشی در این حوزه باید مبتنی بر چارچوب فرانظری علم و مبتنی بر الزامات فلسفی و روش‌شناسانه عمیق انجام شود (قنبری باغستان، ۱۳۹۲: ۱۲)؛ در پژوهش پیش رو، از میان اجزا و قسمت‌های روش فرامطالعه از تکنیک فراتئوری یا فرانظریه استفاده گردیده است. لذا با توجه به اینکه هدف اصلی این پژوهش، بررسی مکتب پست‌مدرنیسم در سازمان با روش فراتئوری و استفاده از تکنیک تحلیل محتوای اسناد است، در این مطالعه از روش اسنادی، کتابخانه‌ای و همچنین با مراجعه و مشورت با نخبگان و صاحب‌نظران، داده‌های مورد نیاز جمع‌آوری گردیده و نگارنده‌گان تلاش کرده‌اند با مطالعه و بررسی داده‌های موجود و آشنایی با مبانی و ریشه‌های نظری مورد استفاده در موضوع مطالعه، با رویکرد فراتئوری آن را بررسی نمایند.

### ۱/۳- گام‌های اجرایی تکنیک فراتئوری در این تحقیق:

به طور کلی در تکنیک فراتئوری مراحل ۶ گانه‌ای برای رسیدن به پاسخ سؤالات اصلی پژوهش باید طی کرد که در جدول شماره ۱ نمایان است. این مراحل برگرفته و بومی شده‌ی مدل فراتئوری آقای مارک ادواردز است که در ادامه‌ی جدول به تشریح هر گام و اقدامات انجام شده در این مطالعه پرداخته خواهد شد.

- }) Meta- Analysis
- }) Meta- Method
- }) Meta- Theory
- }) Meta-Synthesis
- }) Bench, S, & Day, T
- }) Neufeld & Guralink
- }) Miller
- }) Mark Edwards



شکل ۱: مراحل فراتئوری - منبع: مارک ادواردز (۲۰۰۸)

گام اول: انتخاب عنوان و زمینه اصلی کار  
 زمینه اصلی کار، بررسی مبانی فلسفی در نظریه های سازمان و مدیریت انتخاب گردید.  
 گام دوم: انتخاب نمونه  
 بررسی مکتب پست مدرنیسم در سازمان بعنوان نمونه انتخاب گردید.  
 گام سوم: استخراج و بازنگری پارادایمها و مکاتب گوناگون مرتبط با زمینه اصلی کار  
 نظریه های انتقادی و مکتب ساختارگرایی و اندیشمندان مرتبط با آن استخراج گردیدند که در بخش ادبیات نظری به آن ها اشاره شد.  
 گام چهارم: تجزیه و تحلیل پارادایمها و مکاتب گوناگون مرتبط با زمینه اصلی کار  
 در این مطالعه از روش اسنادی و کتابخانه ای پیش فرض های فرانظریه ای در رابطه با مبانی هستی شناسی، معرفت شناختی و انسان شناسی استخراج گردیدند که در ادامه به آن ها اشاره شده است.  
 گام پنجم: ایجاد و تولید فرانظریه:  
 با توجه به پیش فرض های تئوریک مطرح شده مسائل سازمانی مورد نقد و بررسی قرار گرفت که در بخش بحث و نتیجه گیری به طور خلاصه اشاره گردیده است.  
 گام ششم: ارزیابی و کنترل کیفیت: برای حفظ کیفیت تحقیق، روش های ذیل به کار گرفته شد:



- ۱- درک فرایند انجام تحقیق، سعی گردید با مراجعه به نخبگان از نظرات ایشان بهره‌برداری صورت پذیرد.
- ۲- با مطالعه دقیق و مستمر متن و جستجوی منابع اطلاعاتی مرتبط با موضوع، بر غنای کار افزوده شد.

### ۳- تجزیه و تحلیل یافته‌ها (پیش فرض‌های فرانتئوریکي پست مدرنیسم):

بطور کلی پیش فرض‌های فرانظری شامل پیش فرض‌های فراطبیعی، روش‌شناختی، معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، منطقی، جهان‌شناختی و انسان‌شناسی است که برای مطالعه دنیای پیرامون به کار گرفته می‌شود (فیاض، بدره، ۱۳۸۹: ۸۴) که در نقد و بررسی پست مدرنیسم در این پژوهش، به بیان پیش فرض‌های فرا نظریه‌ای هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناسی که به نظر می‌رسد عمده توجه نظریه پردازان به این سه حوزه بوده، اکتفا می‌کنیم.

#### الف) مبانی هستی‌شناسی

مبانی هستی‌شناسی بخشی از دانش فلسفه است که در آن ماهیت و ویژگی‌های جهان هستی، چرایی جهان هستی و غایت جهان هستی در آن طرح و بحث می‌شود. در هستی‌شناسی مسئولیت و تعهد انسان‌ها نسبت به جهان هستی معنا پیدا می‌کند. حال با توجه به این توضیحات و مطالبی که تاکنون راجع به مکتب پست مدرنیسم و اندیشمندان مطرح آن سخن گفته‌ایم، برخی از مبانی هستی‌شناسی آن را که به نوعی با نظریات سازمان مرتبط است را در چند محور مهم می‌توان ارائه نمود.

- ابتدا اینکه اندیشه پست مدرنیسم در باب هستی‌شناسی به جهان واقعی نمی‌نگرد، بلکه به نگاه‌هایی می‌نگرد که به جهان شده، یا به آن گفتمان‌هایی نگاه می‌کند که به دخل و تصرف در هستی می‌پردازند (قزلسفلی، ۱۳۸۶) که در نهایت منشا نگاه آن به جهان هستی، پوچ‌گرایی است و در واقع این حالت، به طور اغلب هستی خدا، ابدیت، روح، استقلال اراده، حاکمیت عقل، بی‌طرفی ارزش‌ها، امکان علم و آینده مثبت تاریخ را رد کرده و دارای ناامیدی و نوعی بدبینی است (مدنی، ۱۳۹۷)، تا حدی که انسان را از خود واقعی‌اش جدا می‌کند و مانع تحقق توانایی‌های او به عنوان انسان می‌شود (بوریل، مورگان، ۱۳۹۷). همانطور که در نظریه انتقادی هم که قبلاً به آن اشاره شد، با تأکید بر سوژه‌گی انسانی، حرکت تاریخ را دارای پایانی مشخص نمی‌انگارد و نقش کنش‌گری جمعی انسان را در رقم زدن دگرگونی تاریخ و جهان هستی پررنگ می‌بیند (سعیدی، ۱۳۹۴). بنابراین از نظر پست مدرنیسم‌ها، آینده تاریخ تحت اراده‌ی بشری است و روح و هویت مستقلی ندارد و تنها انسان و کنش‌گری جمعی اوست که چگونگی پایان تاریخ را رقم می‌زند. در این نگاه، تلاش انسان‌ها در سازمان، صرفاً تلاشی مادی است و اتکالی به نیروی ماورایی و خدایی وجود ندارد و در اعمال و رفتارهای او اعتقادی به رشد و تعالی روح او وجود ندارد.
- عدم اعتقاد به فراروایت‌ها یکی از مبانی مهم پست مدرنیسم محسوب می‌شود که در افکار صاحب نظران این دیدگاه فلسفی به چشم می‌خورد و در نزد آن‌ها اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد بطوریکه برخی از آن‌ها پست مدرنیسم را در رد فراروایت‌ها خلاصه می‌کنند (لیوتارد، ۱۳۸۴). این رویکرد عملاً برای حذف ماورای طبیعت بطور کلی و دادن مسئولیت، آزادی و انتخاب برای انسان‌ها مطرح شده است (خالقی‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۴). بنابراین با این نگاه، ماهیت روابط اجتماعی و تعامل‌های انسانی در سازمان دگرگون می‌شود و نظام‌های روایتی کلان مانند نظریات سازمانی کارکردگرا مانند نظریات دورکیم-پارسونز، مدیریت علمی تیلور، فایول و... همگی ناقص و ناکافی بوده و نمی‌توانند واقعیت‌های اجتماعی و انسانی را در سازمان تبیین کنند.
- پارادایم پست مدرن با توضیحاتی که پیش از این اشاره شد و دیدگاه‌هایی که زمینه‌ساز آن بوده، در همه حوزه‌ها نسبت‌گرایی را ترویج کرده است. به عبارت دیگر اگر پست مدرنیسم به صورت یک گفتمان مستقل در نظر گرفته شود، به لحاظ فلسفی و علمی در کانون این گفتمان، نسبت‌گرایی قرار دارد (مدنی، ۱۳۹۷). به این معنا در پارادایم پست مدرن، یقین و قطعیت مورد سؤال و تردید جدی قرار گرفته است. لذا با این طرز تفکر در نظریات سازمان و مدیریت، سازمان اخلاق‌مدار، معنا و مفهومی ندارند چرا که در ارزش‌ها و اخلاق قطعیت و ثباتی وجود ندارد تا ملاکی برای قضاوت در مورد اینکه یک ارزش نسبت به ارزش‌های دیگر ارجح و یا پست‌تر است، وجود داشته باشد.

- فردمحوری و توجه به موقعیت‌های فردی نیز از مشخصه‌های کلیدی مبانی هستی‌شناسی پست‌مدرنیسم به شمار می‌رود. در این رابطه فردگرایی آنارشیستی بیانگر دیدگاهی است که از آزادی کامل فرد، که با هیچ شکلی از نظم-دهی خارجی یا داخلی محدود نمی‌شود، حمایت می‌کند (بوریل، مورگان، ۱۳۹۷). اصول بنیادی اعتقادات آنارشیست-ها این است که فطرت بشر بر خیر و صلاح استوار است و انسان اصولاً موجودی اجتماعی است و بایستی فارغ از قید و بندهای حکومت، آزادانه در امر تولید و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شرکت کند. البته باید توجه کرد که آنارشیسم برخلاف تصور عامه و برداشتی که معمولاً از این کلمه و حامیان آن رواج دارد، مکتب هرج و مرج طلبی و بی‌نظمی مطلق نیست، بلکه به‌گونه‌ای نظم و ترتیب داوطلبانه و آزاد معتقد است (طاهری، ۱۳۹۱) که با نگاه مدیریتی و سازمانی بهترین شکل آن، ایجاد گروه‌های خودمختار و داوطلب در سازمان است و طبق این عقیده عملکرد افراد و کارکنان، در یک سازمان آزاد و بدون اجبار و وجود یک قدرت سازمان‌یافته و متمرکز بهتر خواهد شد و گروه‌های داوطلب فارغ از بوروکراسی و چارچوب‌های تعریف‌شده بهتر می‌توانند از پس وظایف برآیند.

### (ب) مبانی معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسی یکی از شاخه‌های فلسفه است که به بررسی ماهیت شناخت می‌پردازد. بسیاری از مباحث مربوط به بعد معرفت‌شناسی، ریشه در بعد هستی‌شناسی دارد. زیرا باورهای ما درباره ماهیت وجودی پدیده‌ها یا دنیای خارج (بعد هستی‌شناختی) قطعاً بر نحوه شناخت ما از این پدیده‌ها و نحوه برقراری ارتباط با آن‌ها نیز تأثیر می‌گذارد. معرفت‌شناسی در واقع پرسش از چگونگی کسب شناخت و معرفت است. اینکه معرفت چیست و انسان چگونه درباره پدیده‌ها شناخت کسب می‌کند، جزء بعدی معرفت‌شناسی علم محسوب می‌شود (قنبری باغستان، ۱۳۹۳). در واقع این حوزه یکی از نخستین و در عین حال از پرتأثیرگذارترین زمینه‌های فلسفی است. آدمیان از اعصار گذشته در تلاش برای کسب معرفت برای فهم پدیده‌های پیرامون خود بوده‌اند، اما اینکه چگونه به علت‌یابی و یا تبیین این رخدادها بپردازند، متأثر از ابزارهای گوناگون معرفتی مانند ابزارهای حسی، تجربیات بشری، شهود و در نهایت برخی توجیهات عقلانی بوده است. ترجیح هر یک از آنها بر دیگری و اینکه کدام مناسب‌تر و قابل اطمینان‌تر است همان نکته‌ای است که پای معرفت‌شناسی را به میان کشیده است. از این رو معرفت-شناسی عبارت است از نظریه‌ی شناخت و پرسش مرکزی و کلیدی آن هم یافتن منشأ شناخت بوده است (فلسفی، ۱۳۸۶). همانطور که قبلاً اشاره شد نحله‌ی پست‌مدرنیسم رویه‌ای نسبی‌گرایانه بر مواضع شناختی را اتخاذ کرده است تا آنجا که بی-طرفی ارزشی یکی از محورهای اساسی در معرفت‌شناسی پست‌مدرن بشمار می‌رود (خدادادی و همکاران، ۱۳۹۶). نسبی‌گرایی به عنوان دیدگاهی معرفت‌شناسانه، بر این باور است که همه ادعاهای معرفتی بایستی نسبت به چیزی ارزیابی شوند و به طور مستقل بررسی کرد. در رویکرد پست مدرن ضمن تمایل به حفظ نسبیت‌گرایی، اعتقاد به واقعیتی واحد و اساسی کنار گذاشته می‌شود (نوذری، ۱۳۸۰). اگر در اندیشه‌های مدرنیسم به عقل و تجربه به عنوان ابزارهای مهم کسب معرفت بشمار می‌رفتند، در اندیشه‌ی پست‌مدرن این دو عامل به عنوان محدودیت و حتی مانعی برای شناخت حقایق بشمار می‌روند. در مقابل آنها از موضع زبان و آگاهی به سراغ شناخت اشیاء می‌روند، پس معرفت‌شناسی آنها محدود به زبان و آگاهی است. به عبارت دیگر از دیدگاه آنان فهم ما از واقعیت مقید به گفتمان‌هایی است که در درون آن می‌اندیشیم. بنابراین معناها ذاتی نیستند، بلکه گفتمان‌هایی هستند میان انسان و جهان خارج (بشیریه، ۱۳۸۶).

از دیدگاه اندیشمندان پست‌مدرن علم و حقیقت دارای ماهیتی اعتباری هستند و حقایق و دانش وابسته به شرایط تاریخی هستند و نمی‌توان از آن‌ها به صورت ابدی دفاع کرد (شیخ‌لر، ۱۳۹۶). بدین ترتیب هویت انسانی نیز تابع این اصل نسبیت قرار می‌گیرد. بطوریکه بشر پست مدرن، هویت خود را در هر لحظه و هر مکان و بسته به شرایط نسبی خود در می‌یابد (نادری، مشعل‌پور، ۱۳۹۱).

**ب) مبانی انسان‌شناسی**

در میان موضوعات مربوط به مبانی فلسفی در علوم انسانی، انسان‌شناسی از جهاتی "ام‌المسائل" شمرده می‌شود؛ زیرا انسان‌محور و مرتبط با مسائل انسانی است و از طرفی دین، علم، عقل، معرفت، اخلاق، هنر، سیاست، مدیریت، جامعه، تاریخ و مفاهیمی از این دست، بدون وجود نوع انسان و حتی تصور او بدون موضوع‌اند(واثق غزنوی، ۱۳۹۰). بنابراین مبانی انسان‌شناسی ارتباط تناتنگی با دو حوزه‌ی قبلی دارد و بیشترین مباحث مبانی فلسفی علوم انسانی از جمله علم مدیریت را به خود اختصاص داده است، چرا که در مدیریت، انسان و کار با انسان‌ها بعنوان محور اصلی قرار گرفته است و نوع نگاه به انسان و هویت او در بسیاری از مکاتب از جمله پست‌مدرنیسم توجه اندیشمندان را به خود جلب کرده است که در ادامه به بیان برخی از دیدگاه‌ها در این زمینه می‌پردازیم.

مبنای انسان‌شناسانه‌ی پست‌مدرنیسم با روشنگری عناصر اصلی آن یعنی قائل شدن به ماهیت غیرثابت انسان، آزادی واقعی و اهمیت حق حیات به دست می‌آید و جوهر درونی انسان نیازمند شکل‌گیری و ظهور به وسیله روابط اجتماعی، تبلورات فرهنگ و اثرپذیری از زبان و گفتمان است و در واقع رویارویی انسان با خود در بافت اجتماعی صورت می‌گیرد. از نظر آن‌ها قدرتی فراتر از انسان نیست که بتواند در چگونگی زندگی او دخالتی کند. آزادی مهم‌ترین آرمان انسان است که با خودتعیین‌گری به ظهور می‌رسد. امکان برتری انسانی بر انسان دیگر بر اساس هر معیاری منتفی است و آنچه اهمیت دارد، حق حیات است نه حقوق شهروندی و امتیاز بخشی‌های دیگر(پرستو مصباحی، ۱۳۹۶). بنابراین در پارادیم پسامدرن، هنگامی که سخن از مواضع انسان‌شناختی به میان می‌آید الگوهای متفاوتی هم چون انسان‌شناسی پسامدرن، انسان‌شناسی بازتابنده، انسان‌شناسی پساساختارگرا و انسان‌شناسی سایبرنتیک به چشم می‌خورد که با تمام تمایزاتی که با هم دارند در یک مساله مشترکند و آن هم نوعی تلقی پسانسانی است، چیزی به نام پایان انسان و فروپاشی هویت‌های یکپارچه نیز مطرح شده است (علیپوریانی، نوری، ۱۳۹۰).

علاوه بر این پست‌مدرنیست‌ها در باب فطرت به‌عنوان یکی از قوای وجود، به هیچ وجه تدوین نظریه‌ای را در باب فطرت نمی‌پذیرند؛ زیرا آن‌ها منکر چیزی به‌عنوان ماهیت آدمی است و از نظر فیلسوفان این مکتب ماهیت آدمی، تحت تاثیر عادات گفتاری دوره‌ای معین، یعنی مدرنیته فراهم آمده است و متناسب با روابط معین، قدرت در آن شکل گرفته است(خالقی‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۴).

در اندیشه‌های میشل فوکو انسان موجودی است که فاقد آن قدرت اختیار و تصمیم‌گیری معرفی می‌گردد. میشل فوکو در بین فلاسفه پست مدرن فوکو برای اولین بار در بین آنان بود که ایده مرگ انسان را اعلام کرد. انسانی که با تمام وجودش اسیر گفتمان‌های گوناگونی از قدرت و دانش گرفتار آمده است(نساج، بهاری، ۱۳۹۲) و در نهایت بر اساس مبانی انسان‌شناسی مکتب فرانکفورت انتقادی‌ها، انسان به واسطه‌ی خرد خود بسنده‌ی خویش می‌تواند مسیر خود را بیابد و به سعادت برسد(قربانی‌شیخ‌نشین، محمودی‌کیا، ۱۳۹۶) لذا دین برای انسان‌های پست‌مدرن ماهیت رستگاران و نجات‌بخش ندارد. آن‌ها خود را از قید و بند آموزه‌ها و احکام می‌رهانند و تنها بر عنصر آرام بخش موجود تأکید می‌کنند. در این فضا معنویت از دین مستقل است و تنها به بهره‌بری از عناصر سازگار با آزادی به عنوان هدف مهم پیش روی انسان، اکتفا می‌کند(پرستو مصباحی، ۱۳۹۶).

از دیدگاه بودیاری نیز، امروزه لذت جویی به عنوان یک تکلیف برای انسان معاصر غربی مطرح است. دیگر چنین نیست که لذت‌طلبی حق طبیعی انسان و امری مجاز برای او شمرده شود، بلکه انسان مکلف به لذت جویی برای تحقق و عینیت بخشیدن به خود است. در واقع این همان اصل محوری فرهنگ پست‌مدرن، یعنی اصل به حداکثر رساندن استفاده از زندگی از طریق استفاده نظام‌مند از همه امکانات بالقوه لذت است. لذا در مجموع، انسان پست‌مدرن همچون بیابان‌نشینانی است که از بهترین امکانات و تجهیزات بهره می‌گیرد و در رفاه کامل و لذت حداکثری غرق است، لیکن این بیابان‌نشین، غایت و آرمانی ندارد که به سوی آن حرکت کند و «غایت» و «آرمان» او همان بهره‌گیری کامل از رفاه و لذت حداکثری‌اش است. برای همین در جامعه پست مدرن، انسان می‌تواند زندگی کند و بمیرد، بدون اینکه به امری متعالی و فراتر از دیگر چیزها بیندیشد(بیابانکی، ۱۳۹۴).

## ۴- جمع بندی و تولید فراتئوری

در مطالعات فراتئوریک باید پیش فرض های زیربنایی تئوری بازنگری شود تا معلوم شود تئوری پردازان کدام پیش فرض ها را در شاکله ی ذهنی شان پرورش داده اند و بر مبنای آن نظریات خود را ارائه کرده اند؟! بر این اساس در این پژوهش با توجه به تعریف و تشریح روش مورد مطالعه (فراتئوری) و تبیین گام های اجرایی آن، ضمن پرداختن به دو ریشه و زمینه ی تاریخی مکتب پست مدرنیسم و اندیشمندان مرتبط با آن یعنی انتقادی ها و فراساختارگراها در ادامه به با توجه به محورهای اصلی چارچوب فراتئوری که مبتنی بر مبانی هستی شناسی، معرفت شناختی و انسان شناسی می باشد، واکاوی این نظریات انجام گرفت که در نهایت می توان به صورت تیتروار بیان نمود:

۱- همانطور که در مبانی هستی شناسی اشاره شد، فاصله گرفتن انسان از "من" واقعی خود مانع از استفاده و بکارگیری توانایی حداکثری خود در سازمان خواهد شد. همچنین در این نگاه، رد فراروایت ها در پارادایم پست مدرنیسم، منجر به انحراف انسان از مسیر حقیقی خود و افتادن در مسیری مبهم و نامعلوم خواهد شد، مسیری که انسان را محدود به جهان مادی می داند و تکامل روح و تعالی روان او مدنظر نیست. لذا اخلاق و معنویت در سازمان و بیان روایت های کلان و جامع صرفا یک برداشت ذهنی ست و ملاک قطعی برای ارزش گذاری سازمان ها نیست. بنابراین در چنین سازمان هایی، پژوهشگران نمی توانند در پی نظریه های کلان که فرایندهای سازمانی را تبیین و ارزش گذاری کند، باشند.

۲- مبتنی بر مبانی معرفت شناختی با در نظر گرفتن دیدگاه اندیشمندان این حوزه که با مطرح کردن مسئله مشروعیت دانش، بر این باورند دانشی که در پست مدرنیسم مطرح می شود، دانشی است که در اذهان ایده تولید می کند و بدنبال حقیقت نیست، یعنی در واقع مسئولیتی در مقابل حقیقت ندارد و به کثرت گرایی اعتقاد دارد. بنابراین حقایق نسبی هستند و چیزی بعنوان حقیقت مورد توافق وجود ندارد. لذا مفاهیمی چون اخلاق، معنویت، عدالت سازمانی و.. معنا و مفهومی ندارد. همچنین مدیران در سازمان پست مدرن برای رسیدن به یک دانش سازمانی و بومی، بیش از اینکه درگیر جمع-آوری، دسته بندی و مستندسازی تجربیات کارکنان خود باشند، می بایست بدنبال مدیریت تعارضات، تناقضات و رفع ابهام آنان باشند.

۳- مبنای انسان شناسانه ی پست مدرنیسم به آزادی واقعی انسان قائل است که نیازمند شکل گیری و ظهور به وسیله روابط اجتماعی، تبلورات فرهنگ و اثرپذیری از زبان و گفتمان است. از نظر آن ها قدرتی فراتر از انسان وجود ندارد که بتواند در چگونگی زندگی او دخالتی کند ضمن اینکه امکان برتری انسانی بر انسان دیگر بر اساس هر معیاری منتفی است. در این نگاه قوای وجودی انسان از قبیل روح، فطرت و عقل نادیده گرفته می شود. در مکتب پست مدرنیسم انسان ها بر اساس خرد خود اتکای خود مسیر آینده و سعادت خود را تعیین می کنند و معنویت نقشی در تعیین مسیر انسان ها ندارد. این انسان غایت و آرمانی ندارد و آینده برای او مبهم و پوچ است. همچنین در این مکتب، حقیقت و ماهیت انسان صرفا استعدادها و غرائز دنیوی اوست که مدار کنش و واکنش و انتخاب گری قرار می گیرد و مسیر حیات انسانی او را ترسیم می کند. بنابراین انسان در سازمانی با اینگونه نگاه ها هر چند خودمختار و بعضا نوآور و خلاق است، ولی چارچوب فکری و تعادل روحی و روانی ندارد و به فطرت غایی او توجه نشده است.

## ۵- منابع و مأخذ:

- (۱) بشیریه، حسین، (۱۳۸۶)، عقل در سیاست، تهران، نشر نگاه معاصر
- (۲) بیابانکی، سیدمهدی، (۱۳۹۴)، مقایسه ای میان انسان شناسی فلسفی عرفانی اسلامی با انسان شناسی پست مدرن و تأثیر آن در فلسفه اخلاق، مجموعه مقالات کنگره بین المللی علوم انسانی اسلامی
- (۳) جوهج، ماری، ان ال، کانلیف، (۱۳۹۴)، نظریه های سازمان: مدرن، نمادین تفسیری و پست مدرن برگردان حسن دانایی فرد، تهران، مهربان نشر

- (۴) خالقی‌نژاد، سیدعلی و همکاران، (۱۳۹۴)، نقد دیدگاه پست‌مدرنیسم در برنامه‌درسی با شاخص‌های مبانی فلسفی تربیت اسلامی، فصلنامه‌ی پژوهش‌های کیفی در برنامه‌ی درسی، سال اول، شماره ۱
- (۵) خدادادی، قاسم و همکاران، (۱۳۹۶)، بررسی مبانی فلسفی پست‌مدرنیسم با تأکید بر دیدگاه ماکس هورکهایمر و دلالت‌های ضمن تربیتی این دیدگاه در تعلیم و تربیت، فصلنامه علمی، پژوهشی پژوهش‌های اعتقادی-کلامی، سال هفتم، ویژه‌نامه شماره یک
- (۶) دانایی‌فرد، حسن و همکاران، (۱۳۹۵)، پیوند هرمنوتیک انتقادی با مطالعات سازمان و مدیریت: تحلیلی بر مبانی فلسفی و اسلوب اجرای آن در سازمان‌ها، فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، دوره هشتم، شماره ۲
- (۷) دانایی‌فرد، حسن، سید مهدی الوانی و عادل آذر (۱۳۹۰)، روش‌شناسی پژوهش کیفی در مدیریت: رویکردی جامع، تهران، انتشارات صفار
- (۸) دوازده امامی، سیدغلامرضا و همکاران، (۱۳۹۴)، بررسی تطبیقی مدرنیته، عقلانیت و ومعنویت از دیدگاه امام خمینی(قدس‌ره) و میشل فوکو(با تأکید بر انقلاب اسلامی ایران)، فصلنامه علمی، پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی ایران، سال دوازدهم، شماره ۴۲
- (۹) سهرابی، بابک، امیر اعظمی و حمیدرضا یزدانی(۱۳۹۰)، آسیب‌شناسی پژوهش‌های انجام شده در زمینه مدیریت اسلامی با رویکرد فراترکیب، فصلنامه چشم‌انداز مدیریت دولتی، شماره ۶، صص ۹-۲۴
- (۱۰) شیخ‌نور، کاظم، (۱۳۹۶)، تأملی بر رابطه معرفت‌شناسی علوم سیاسی و روش‌شناسی پست‌مدرن با تأکید بر آرای دریدا، فصلنامه علمی، پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی، سال ۲۳، شماره ۹۰
- (۱۱) طاهری، احمدرضا، (۱۳۹۱)، نگاهی به مفهوم آنارشیسم در اندیشه سیاسی، سایت خبرگزاری تحلیلی خبرآنلاین
- (۱۲) عالم، عبدالرحمن و مصطفی انصافی، (۱۳۹۱)، بازشناسی گذار ساختارگرایی به پساساختارگرایی، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۸، شماره ۱
- (۱۳) عزتی، مرتضی، (۱۳۷۶)، روش تحقیق در علوم اجتماعی، موسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس، چاپ اول
- (۱۴) علیپوریانی، طهماسب و مختار نوری، (۱۳۹۰)، صورت‌بندی مدرنیته و پسامدرنیسم: معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال سوم، شماره ۱۱
- (۱۵) فیاض، ابراهیم و محسن بدره، (۱۳۸۹)، کاوشی در فرانظریه‌های علوم اجتماعی و انسانی، ملزومات رفتن به سوی فرانظریه‌ورزی اسلامی، دو فصلنامه علمی، پژوهشی دین و ارتباطات، سال هیجدهم، شماره اول، صص ۷۹-۱۰۹
- (۱۶) قربانی شیخ‌نشین، ارسلان و محمد محمودی‌کیا، (۱۳۹۶)، بررسی مفهوم رهایی‌بخشی از نظر امام خمینی (س) و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل، پژوهشنامه متین، سال نوزدهم، شماره ۷۴
- (۱۷) قزلسفلی، محمدتقی، (۱۳۸۶)، ویژگی‌های معرفت‌شناختی اندیشه در پیشامدرن، مدرن و پسامدرن، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۱
- (۱۸) قنبری باغستان، عباس، (۱۳۹۲)، به سوی تدوین یک چارچوب فرانظری برای اسلامی سازی علوم انسانی، فصلنامه نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، سال سوم، شماره اول، صص ۱-۲۳
- (۱۹) لیوتار، ژان فرانسوا، (۱۳۸۴)، وضعیت پست‌مدرن، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: گام نو
- (۲۰) مدنی، محمدهادی، (۲۰۱۸)، بررسی تطبیقی آینده معنویت دینی از منظر پست‌مدرنیسم و سنت‌گرایی،
- (۲۱) مرادی، بهروز، (۱۳۹۲)، بنیادگرایی اسلامی و پست‌مدرنیسم، فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی ایران، سال سوم، شماره هشتم
- (۲۲) مصباحی جمشیدی، پرستو و همکاران، (۱۳۹۶)، وضعیت عقل، دین و علم در عصر پست‌مدرن و ملاحظات آن در تربیت معنوی با رویکرد انسان‌شناسانه، فصلنامه پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، سال بیست و چهارم



- (۲۳) منوچهری، عباس، (۱۳۸۱)، هرمنوتیک، دانش و رهایی، تهران. نشر بقیه
- (۲۴) میلر، کاترین، (۱۳۷۷)، ارتباطات سازمانی، ترجمه: آذر قبادی، تهران: مدیریت صنعتی.
- (۲۵) نادری، فرح و مرضیه مشعل پور، (۱۳۹۱)، اندیشه پست مدرنیسم و جایگاه زن، فصلنامه علمی، پژوهشی زن و فرهنگ، سال چهارم، شماره سیزدهم
- (۲۶) نساج، حمید و ناصر بهاری، (۱۳۹۲)، بررسی تطبیقی انسان شناسی در آراء میشل فوکو با تعالیم قرآن، فصلنامه علمی تخصصی پژوهش های سیاسی، سال سوم، شماره هفتم
- (۲۷) نعمتی شمس آباد، حسنعلی، محمد موسی خانی و امیر مانیان، (۱۳۹۴)، از نظریه دانش (معرفت شناسی) تا مدیریت دانش: ارائه مدل مفهومی تأثیرپذیری مدیریت دانش از معرفت شناسی، فصلنامه علوم مدیریت ایران، سال نهم، شماره ۳۵، صص ۲۵-۴۸
- (۲۸) نعمتی وروجنی، (۱۳۹۱)، بررسی انتقادی در باب ساختارگرایی و پساساختارگرایی. فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲۷
- (۲۹) نوذری، حسینعلی، (۱۳۸۰)، پست مدرنیته و پست مدرنیسم، نظریه ها و کاربردها، تهران، انتشارات نقش جهان
- (۳۰) واثق غزنوی، قادرعلی، (۱۳۹۰)، جایگاه انسان شناسی در سازمان و مدیریت از دیدگاه اسلام و غرب، اسلام و پژوهش های مدیریتی، سال اول، شماره ۲
- (۳۱) وارد، گ، (۱۳۸۴)، پست مدرنیسم. ترجمه ی قادر فخر رنجبری و ابوذکر کرمی. چاپ اول. تهران
- ۳۲) Akinde, Sunday Israel, (2016), Postmodernism and Industry, International Journal of Humanities and Social Science. Vol. 6, No. 7
- ۳۳) Bench, S, & Day, T. (2010) "The user experience of critical care discharges: a meta-synthesis of qualitative research", International journal of nursing studies, 47(4): 487-499.
- ۳۴) Cheok Mui Yee<sup>1</sup>, Chong Wei Ying, Edward Wong Sek Khin, (2014), Critical Theory in Management Research, Journal of Marketing and Management, Vol. 2, No. 1
- ۳۵) Grice, S. and Humphries, M. (1997). Critical management studies in postmodernity: oxymorons in outer space?' Journal of Organisational Change Management, 10 (5): ۴۱۲-۴۱۵
- ۳۶) Holsti. O.R.(1969). Content analysis for the social sciences and humanities. Reading: Addison-Wesley
- ۳۷) JENNIFER J. MEASE, (2017), Postmodern/Poststructural Approaches, The International Encyclopedia of Organizational Communication. Craig R. Scott and Laurie Lewis (Editors-in-Chief)
- ۳۸) Mark Gerard Edwards, (2008), An Integral Metatheory for organizational Transformation, University of Western, Australia
- ۳۹) Miller, K. (2005). Communication theories: Perspective, processes, and contexts. New York: The McGraw-Hill Companies, Inc.
- ۴۰) Neufeldt, victoria & Guralnik David B. (1994). Webster's new world dictionary. New York: prentice hall.
- ۴۱) Phillips, N., & Brown, J. L. (۱۹۹۳). Analyzing communication in and around organizations: A critical hermeneutic approach. Academy of Management journal, ۳۶(۶), ۱۵۴۷-۱۵۷۶. [http:// dx.doi.org/۲۵۶۸۲/۱۰,۲۳۰۷](http://dx.doi.org/۲۵۶۸۲/۱۰,۲۳۰۷)



- ۴۲) Pusey, M. (1987). Jurgen Habermas. Chichester: Ellis Harwood and Tavistock.  
Willmott, H.C. (1995) What has been happening in organization theory and does it matter?, Personnel Review, 24 (9)

## **Rereading the Concepts of Organization in the View of Postmodernism: meta-theory of postmodernism**

### **Abstract:**

Today, the need to address the issue of change in the humanities is not hidden from anyone. Among them, a significant volume of humanities issues related to management theories, and the use of the famous term forest of theories indicates the abundance and variety of theoretical topics in this field. Therefore, what is important in this regard is to create a meta-theoretical view of the prominent and influential schools in this field and scientific field. In this study, one of these important schools, postmodernism, was discussed in detail with a meta-theoretical approach. Accordingly, in this study, according to the definition and explanation of the studied method (meta-theory) and the explanation of its executive steps, while addressing the two roots and historical context of the school of postmodernism and related thinkers, namely critics. And ultrastructuralists continued to analyze these theories according to the main axes of the meta-theoretical framework, which is based on the foundations of ontology, epistemology and anthropology.

**Keywords:** Postmodernism, Organization and Management Theory, Meteorology, Ontology, Epistemology, Anthropology